محبت
یا
عداوت


بسم الله الرحمن الرحیم

محبت یا عداوت

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

سایت بهائی پژوهی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

محبت یا عداوت

مشخصات کتاب

برگرفته از:

سایت بهائی پژوهی

مقدمه

بهائیان بر این باورنـد که آئین ما آئین محبت است و با عـداوت میانه ای ندارند. جمله ی زیر از جناب بهاءالله در کتاب پیام ملکوت است": حضـرت بهاءالله اعلان فرمود که دین باید سـبب الفت و محبّت باشد. اگر دین سـبب عداوت شود نتیجه ندارد بی دینی بهتر است ".بهائیان با اسـتناد به چنین عباراتی بیان می دارند که با آمدن بهاءالله دین جدیدی نازل شده و هدف اصلی آن برقراری صلح جهـانی و وحـدت عـالم انسـانی است. حـال بر اساس بیان فوق اگر این دین باعث دشـمنی و عـداوت شود نبود آن بهتر از بودن آن است. با انـدکی تورق در کتب تاریـخ معاصـر به سادگی می توان فهمید که آیا بهائیت به این ادعایش عمل کرده یا نه؟ آیا بهائیت سبب الفت و محبت بوده یا نه؟... اختلافات بهائیان از ابتدای پیدایش تا به امروز بر سـر چه مساله ای بوده است؟ و... در این مقاله به طور مبسوط به این بیان می پردازیم و به نتایج جالبی دست پیدا می کنیم ".متن کامل سخن بهاالله را در این زمینه دقت می نمائیم:

پیام ملکوت

حضرت بهاءالله اعلان فرمود که دین باید سبب الفت و محبّت باشد. اگر دین سبب عداوت شود نتیجه ندارد بی دینی بهتر است زیرا سبب عداوت و بغضاء بین بشـر است. و هر چه سـبب عداوت است مبغوض خداوند است و آنچه سبب الفت و محبّت است مقبول و ممـدوح. اگر دین سـبب قتـال و درنـدگی شود آن دین نیست بی دینی بهـتر از آن است. زیرا دین بمنزله ی علاـج است اگر علاـج سبب مرض شود البته بی علاـجی بهـتر است. لهـذا اگر دین سـبب حرب و قتـال شود البته بی دینی بهتر است. صـرفنظر از درستی یا نـادرستی کلاـم فوق (که البته خود آن هم می توانـد موضوع منـاسبی برای بحث و گفتگو باشـد زیرا که هیچکـدام از ادیان الهی از ابتـدای تاریـخ تـا به امروز همچنین ادعـایی نکرده انـد.) به بررسـی تاریـخ بـابیه و بهائیه در ایران می پردازیم تا ببینیم که این دیانت جدید سبب" محبت یا عداوت "بوده است!

دوره باب

بعـد از زنـدانی شـدن باب در چهریق به شـدت از تماس وی با بابیه ممانعت می شـد. در همین هنگام بود که محمد شاه درگذشـت (شوال ۱۲۶۴) و شاهزادگان و درباریان گرفتار امور جانشینی شدند و اوضاع کشور دگرگون و نابسامان گردید. بابیان نیز فرصت را غنیمت شـمرده، سـر به شورش برداشـتند و به تدریج سه جنگ خونین داخلی که غایت آمال دشـمنان این آب و خاک بود، در سـه نقطه ی ایران به راه انداختند و انگیزه ی این نبردها فرامین متوالی خود باب بود که در گذشـته ی ایام به ایشان نگاشـته بود. نخستین جنگ در اولین روزهای پادشاهی ناصـرالدین شاه در قلعه ی شیخ طبرسی مازندران (نزدیک شاهی) آغاز شد و رهبری آن به عهده ملاـ حسـین بشـرویی و پس از قتـل وی به دست میرزا علی بـار فروشـی بود و در مـاه رجب سـال ۱۲۶۵ با شـکست کامل بابیه پایان پـذیرفت. در کتـاب مطـالع الانـوار به طور مفصل ماجرای این جنگ ذکر گردیـده که من به گوشه هایی از آن اشاره می کنم: هنوز

صبح طالع نشده بود که جناب قدّوس باصحاب فرمودند ": ای جنگجویان خدا سوار شوید " بعد فرمودند درهای قلعه را باز کردند خودشان از قلعه به جانب وسکس روانه شدند جناب ملا حسین با دویست و دو نفر از اصحاب شجاع و دلیر از دنبال قدّوس روانه شدند برف و گل راه را فرو گرفته بود اطرافشان را هم دشمنان احاطه کرده بودند و در تاریکی شب به آنها هجوم می کردند استحکامات جنگی هم کاملاً فراهم بود. ولی هیچ یک از این امور مانع اجرای مقصود اصحاب نشد با کمال شجاعت از قلعه خارج شده همراه جناب قدّوس می رفتند. شاهزاده مراقب جناب ملا حسین بود و می خواست بداند که به کجا می روند چون دید به مرکز استحکامات لشکر نزدیک می شوند برای اینکه از پیش آمدن اصحاب جلوگیری کند امر به تیر اندازی کرد امّا فایده نداشت زیرا جناب ملا حسین تمام استحکامات را در هم شکست و ابواب پیشرفت را مفتوح ساخت و بالاخره به محلی که شاهزاده در آن قرار داشت و منزل شخصی او بود هجوم کرد. جناب باب الباب در آن وقت برخاستند و بر اسب سوار شدند و فرمودند اصحاب در قلعه را بازکنند آنگاه با سیصد و سیزده نفر از یاران برای مقابله با دشمنان از قلعه خارج شدند و فریاد یا صاحب الزّمان برکشیدند صدای اصحاب در جنگل می پیچید و از اطراف منعکس می شد جناب ملا حسین به سنگر اوّل حمله کردند این سنگر بدست زکریای قادی کلائی سپرده شده بود باب الباب به فاصله ی کمی سنگر را در هم شکستند و زکریا را مقتول ساخته سربازانش را پریشان و متفرّق ساختند بلافاصله با نهایت سرعت و شجاعت سنگر دوّم و سوّم را نیز گشودند هر چه پیش می رفتند خوف و بیم لشکر دشمن زیادتر می شد و نا امیدی و اضطرابشان بیشتر می گشت سراپای آنها را وحشت و دهشت گرفته بود از اطراف مثل باران بر سر اصحاب و باب الباب گلوله می بارید ولی آنها ابداً اعتنائی نداشتند و پیوسته پیش می رفتند تا جمیع سنگرها را در هم شکسته و استحکامات را ویران ساختند در این بین عباسقلی خان لاریجانی بالای درختی رفت و خودش را در میان شاخه‌های درخت پنهان ساخت و به مراقبت اصحاب پرداخت اطراف او را تاریکی فرو گرفته بود و به خوبی می توانست در پرتو مشعلهائی که روشن شده بود باب الباب و اصحابش را کاملاً مراقبت کند جناب ملا حسین سواره پیش می رفتند ناگهان پای اسب ایشان به ریسمان یکی از چادرهای نصب شده پیچید ایشان می خواستند اسب را از این ورطه برهانند که ناگهان هدف گلوله ی دشمن خیانتکار یعنی عبّاسقلی خان لاریجانی گشتند اثر گلوله شدید بود خون بسیار از زخم باب الباب جاری می گشت عباسقلی خان نمی دانست که مقتول او کیست جناب ملا حسین از اسب پیاده شدند و چند قدم بیشتر بر نداشتند که قوای ایشان بضعف و سستی گرائیده بر زمین افتادند دو نفر جوان خراسانی از اصحاب باب الباب که یکی موسوم به قلی و دیگری موسوم به حسن بود پیش آمدند و جناب باب الباب را برداشته به قلعه بردند. جناب قدّوس با دست خویش جسد باب الباب را در قبر گذاشتند و به اصحابی که نزدیکش بودند فرمودند مدفن باب الباب را باید از همه کس مستور و مکتوم بدارید حتّی سایر اصحاب هم نباید بفهمند که مدفن باب الباب کجاست هیچ کس را مطّلع مسازید بعد دستور دادند سی و شش نفر دیگر از اصحاب را که شهید شده بودند در شمال مقبره و ضریح شیخ طبرسی در میان یک قبر دفن کنند وقتی که بدنها در میان قبر گذاشته می شد می فرمود احبّای الهی باید مانند این شهدای امر مقدّس رفتار کنند همانطور که اینها در حال ممات با هم متحدند احبّاء هم باید در دوره ی حیات خویش با هم متّحد باشند در آن شب قریب نود نفر از اصحاب در میدان جنگ زخمی شده بودند. از روز دوازدهم ذی القعده ی سال هزار و دویست شصت و چهار هجری یعنی اوّلین روزی که اصحاب مورد هجوم اعدا قرار گرفتند تا روز وفات جناب ملا حسین که روز نهم ربیع الاوّل سال هزار و دویست و شصت و پنج هجری هنگام طلوع فجر بود مطابق شماره و حساب میرزا باقر هفتاد و دو نفر از اصحاب در طول این مدّت به شهادت رسیده بودند. در اینجا مشاهده می کنیم که در اثر پیدایش دین بابی این جنگ و خونریزی در گرفته است. آیا علت و سبب این جنگ و خونریزی ها چیزی جز دین و اعتقادات گروهی از بابیان بوده است؟ این افراد بنا به گفته ی جناب اشراق خاوری به خاطر ایمان و علاقه ای که به باب داشته اند این چنین خود را در رنج و عذاب افکندند و به جنگ و شورش پرداختند. جمله جناب بهاءالله را دوباره می آوریم: اگر دین سبب قتال و درندگی شود آن دین نیست بی دینی بهتر از آن

است. زیرا دین به منزله ی علاج است اگر علاج سبب مرض شود البته بی علاجی بهتر است. لهذا اگر دین سبب حرب و قتال شود البته بی دینی بهتر است. بنابراین نتیجه می گیریم اگر اینان به باب اعتقادی نداشتند و اصلاً جناب باب وجود نداشت بهتر بود زیرا در آن صورت دیگر جنگ و قتالی هم در نمی گرفت. دومین برخورد در شهر نیریز با قیام سید یحیی دارابی برپا گردید که در شعبان ۱۲۶۶ با مرگ سید یحیی به انجام رسید. بخشی از این ماجرا را از کتاب تاریخ نبیل ص ۴۶۴ تا ۴۶۷ در اینجا می آوریم: چون زین العابدین خان و همراهانش مطمئن شدند که اصحاب جناب وحید پراکنده و پریشان شده‌اند با هم مشورت کردند که چه بکنند و از چه راهی سوگندی را که خورده‌اند مراعات نکنند و جناب وحید را به قتل برسانند زیرا مدتها بود آرزوی قتل وحید را داشتند ولی هر چه فکر می کردند که راهی پیدا کنند که بتوانند به آن وسیله سوگند خود را بشکنند ممکن نشد ناگهان شخصی موسوم به عباسقلی خان که مردی ستمکار و سنگین دل بود بزین العابدین خان و سایرین گفت اگر شما قسم خورده‌اید نمی توانید سوگند خود را بشکنید من که قسم نخورده‌ام و سوگند یاد نکرده‌ام از این جهت حاضرم کاری را که شما نمی توانید بکنید انجام بدهم آنگاه با نهایت خشم و غضب گفت من حاضرم هر کس که مخالف دین اسلام باشد او را بگیرم و بکشم آنگاه فریاد کرد و اشخاصی را که خویشاوندانشان در جنگ کشته شده بودند دور خود جمع نمود تا جناب وحید را به قتل برسانند. از جمله سخنان جناب وحید این بود که می فرمود ":ای محبوب من تو میدانی که من در راه محبّت تو از جهان گذشتم و بر تو توکل کردم با کمال بی‌صبری آرزو دارم که به ساحت قدس تو مشرف شوم زیرا من جمال و رخسار خداوندی ترا زیارت کرده‌ام خدایا تو بینا و آگاهی که این شخص خونخوار شریر با من چگونه رفتار کرد من هیچ وقت به میل او رفتار نکردم و هرگز بیعت نخواهم نمود. دوران حیات جناب وحید که سر بسر با شرافت و شجاعت آمیخته بود بدین گونه به پایان رسید حقیقتاً دوره ی حیات تابناکی که مملوّ از حوادث باشد و به وسعت علم و بلند نظری و همّت کامل و فداکاری بی مثل و نظیر ممتاز باشد سزاوار است که به اینگونه تاج شهادتی مکلّل و مزیّن گردد. چون آن بزرگوار به شهادت رسید پیروان و دوستداران آن حضرت به بلای شدید مبتلا گشتند پنج هزار نفر مأمور شدند که پیروان حضرت را اعم از زن و مرد و اطفال دستگیر کنند این عدّه ی خونخوار مردم را می گرفتند و به زنجیر می کشیدند و اذیت بسیار می کردند و آخر کار به قتل می رساندند نسبت به زنها و اطفال طوری رفتار کردند که قلم از وصفش عاجز است املاک همه را مصادره کردند خانه ی همه را غارت کردند منزلشان را ویران نمودند قلعه خواجه را خراب و با خاک یکسان نمودند عدّه‌ای از مردان را بشیراز فرستادند همه ی آنها مغلول بودند در شیراز همه را به قتل رساندند و به شدید ترین وضعی به حیاتشان خاتمه دادند زین العابدین خان چند نفر از آنها را که ممکن بود پولی از آنها بگیرد پیش خود نگاهداشت و در سردابهای تاریک زیر زمینی محبوس ساخت پس از آنکه مقدار زیادی از هر یک پول گرفت آنها را بدست میر غضب‌ها سپرد تا به انواع و اقسام به اذیت و آزارشان پردازند میر غضب‌ها آنها را در میان کوچه ها و بازارهای نیریز می بردند و هر چه می توانستند آنها را اذیت می کردند و بقیه ی دارائی آنها را می گرفتند و آخر کار آنان را به قتل می رساندند بعضی را با آتش داغ می کردند ناخن‌های آنها را می کندند تازیانه شان می زدند، مهارشان می کردند دست و پای آنها را میخ می کوبیدند و با این حالت در وسط بازار نگاهشان می داشتند تا مردم آنها را تمسخر و استهزا کنند. همانطور که در بالا هم آمده است علت وقوع این حادثه مباحث اعتقادی بوده است و دو طرف ماجرا بر اساس عقاید خود می جنگید از طرفی بابیان به علت اعتقاد به علی محمد شیرازی به شورش و فتنه دست زده بودند و از طرف دیگر مسلمانان هم چون ادعای باب را مخالف عقاید دیانت اسلام می دیدند برای خاموش کردن فتنه بابیان به جنگ آنها آمده بودند. امری که کاملاً مشخص و واضح است این است که وقوع چنین رخدادهایی بر اساس آمدن دینی است که بنا به گفته ی بهاءالله نبودنش بهتر از بودنش است چون باعث جنگ و خونریزی شده است!!! از اینجا مشخص می شود که جناب بهاءالله اصولاً به جناب باب معتقد نبوده است چون اصلاً دین او را دین نمی داند و می گوید چنین دینی نبودنش بهتر از بودنش است بیان او را دوباره می آورم: اگر دین سبب قتال و درندگی شود آن دین نیست بی دینی بهتر از

آن است. سومین نبرد در زنجان به رهبری ملا محمـدعلی زنجانی میان بابیان و دولتیان درگیر شـد و در ماه ربیع الاول سال ۱۲۶۷ با نـابودی ملاـ محمـد علی خـاتمه یـافت. در کتـاب آموزه های نظم نوین در بیان تاریـخ باب این واقعه را این چنین بیان می کنـد: ۹- دیگر شـروع واقعه زنجان است. در آن رویداد بزرگ دهها هزار سپاهی که از سوی امیر نظام بدانجا گسیل شده بودند، مکرر از سه هزار اصـحاب ملا محمـد علی زنجانی که در قلعه علی مردان خان محصور بودنـد، شـکست خوردنـد. این واقعه تا شـش ماه پس از شهادت حضرت رب اعلی ادامه یافت و منجر به شهادت جناب حجت و ۱۸۰۰ نفر از اصحاب وی گردید. بنابراین متن در این واقعه ۱۸۰۰ نفر از بابیـان و چنـدین هزار نفر از سپاهیان دولتی از بین رفتنـد که علت اصـلی وقوع این فتنه هـا دین و اعتقـادات بابیان بوده است حال اگر سخنان جناب بهاءالله را در نظر بیاوریم که گفته اند: اگر دین سبب قتال و درندگی شود آن دین نیست بی دینی بهتر از آن است. نتیجه می گیریم دین بابیان، دین نبوده است و آنان بنا به گفته ی بهاءالله به اشتباه رفته اند و اگر این دین را نداشتند این جنـگ و قتـال ها پیش نمی آمـد. و یا اگر بخواهیم بگوییم که نه اعتقاد بابیان درست بوده است و آنها شـهید شـده انـد و... بایـد به ناچار بپذیریم که جناب بهاءالله اشتباه کرده و سخن نادرستی را گفته اند و به تبعاتش فکر نکرده اند.

دوره بهاء الله

در بررسـی بیـان زیر از جناب بهاءالله در ص ۴۴ پیام ملکوت: حضـرت بهاءالله اعلان فرمود که دین بایـد سـبب الفت و محبّت باشد. اگر دین سـبب عداوت شود نتیجه ندارد بی دینی بهتر است زیرا سـبب عداوت و بغضاء بین بشـر است. و هر چه سبب عداوت است مبغوض خداونـد است" به بررسـی برخی اتفاقات دوره جناب باب پرداختیم و دیـدیم که با پیـدایش جناب باب و آیین جدیدش نه تنها الفت و محبتی به وجود نیامـده بلکه جنگ و نزاع و خونریزی نیز به وقوع پیوست و عامل به هـدر رفتن خون هزاران انسان شـده است لـذا نتیجه گرفتیم که بنـا بر فرمـایش جنـاب بهـاءالله نبودن این دین بهتر از بودنش می باشـد و بی دینی برای بابیان بهتر از بابی بودنشـان است!! در بررسـی این بیـان مبارک این بار به مرور برخی از وقایع دوران زنـدگی جناب بهاءالله می پردازیم: بعـد از اینکه جنـاب بهـاءالله ادعاهای خویش را کم کم مطرح کرد و برخی افراد را به خود جـذب نمود کم کم بین ایشان و برادرشان صـبح ازل اختلاف به وجود آمـد و طرفـدارانشان به جان همـدیگر افتادنـد جناب صـبح ازل بر برادر غضب نمود و وی را از خود رانـد و میرزا حسینعلی ناچار گردید تا به طور پنهانی و بی خبر، از بغداد خارج شده به کوه های سلیمانیه نزدیک موصل به نزد دراویش نقشبندیه و قـادریه برود. جنـاب ایشـان دو سـال تمـام در آن نواحی با لباس مخصوص و کشـکول درویشـی به نام دروغین درویش محمـد به مطالعـات عرفـانی و عملیـات کیمیـاگری پرداخت. خود ایشان علت این عزیمت را چنین بیان می کننـد": مهاجرتم را خیال مراجعت نبود" و "مقصود جز این نبود که محـل اختلاـف احبـاب نشوم و مصـدر انقلاـب اصـحاب نگردم. "بنـابراین خود ایشان هم اظهار و اعتراف کرده انـد اعلاـن امر ایشان باعث اختلاف دوسـتان و هم کیشانشان شـده است لـذا بنا بر بیان قبلی دین ایشان باعث اختلاف شده و نبود این دین بهتر از بودنش می باشد و خودشان هم بر این موضوع تصـریح دارند. جناب بهاءالله خود بر این امر واقف گشته لـذا چاره جز عزیمت پیـدا نکردند و تا دو سال دیگری خبری از ایشان و ادعاهایشان نبود اما سوال این است که با اینکه خودشان بر این مساله واقف بودنـد و می دانسـتند که با اظهار امر باعث اختلاف بین احباب خواهنـد شـد بعـد از دو سال بازگشـتند و دوباره به ادعاهای قبلی و یا حتی ادعاهایی بالاتر پرداختنـد و به اختلافات قـدیمی دامن زدند و کار را بدانجا رساندند که با برادر خود به نزاع و مجادله پرداختنـد و کار را بدانجا رساندند که انواع و اقسام فحش و ناسـزاها را به همدیگر نثار کردند و باز خون عده ای بی گناه را به هـدر دادنـد. جنـاب بهـاءالله داشتیم دلیـل مهـاجرت خویش به کوههای سـلیمانیه را جلوگیری از بروز تفرقه و اختلاف در میان دوسـتان و نزدیکان بیان کرده اند و اظهار داشته اند که تصمیم بر عدم مراجعت گرفته بودند": چون فی الجمله بر امورات محدثه ی بعد اطلاع یافتم از قبل مهاجرت اختیار نمودم و سر در بیابانهای فراق نهادم... و مقصود جز این نبود که محل اختلاف احباب نشوم و

مصدر انقلاب اصحاب نگردم و سبب ضرر احدی نشوم و علت حزن قلبی نگردم. قسم بخدا که این مهاجرتم را خیال مراجعت نبود و مسافرتم را امید مواصلت نه ".قرن بدیع ص ۲۵۰ بنابر این بیانات، جناب بهاءالله تصریح کرده است که با اظهار امر خود درگیری واختلاف در بین دوستان و نزدیکانشان به وجود آمده است و ایشان جهت جلوگیری از وخیم تر شدن اوضاع تصمیم می گیرد که از آن منطقه مهاجرت کند و دیگر هیچ گاه باز نگردد و در خیال خود هم تصور بازگشت و مراجعت را راه نمی داده است چون به خوبی می دانست که در صورت بازگشت و اظهار نمودن ادعاهای من یظهره اللهی سبب بروز جنگ و دعواهای بسیاری خواهد شد که ضررهای بسیاری را به احباب و دوستان ایشان وارد خواهد کرد لذا بنا بر گزاره ی اول (از قول خود جناب بها) که دین باید سبب الفت و محبت باشد و اگر سبب عداوت شود بی دینی بهتر است ایشان کلاً قید ادعاهایش و اعلام من یظهره اللهی را می زند و مهاجرت می کند و در خیال خویش هم دیگر امید بازگشت و مراجعت نداشته است. تا اینجا اعمال ایشان با سخن فوق تطابق دارد و برای جلوگیری از عداوت و دشمنی از ریشه قید دین بهایی را می زند و به قول معروف بی خیال ماجرا می شود اما معلوم نیست چرا بعد از دو سال ایشان دوباره نظرشان عوض می شود و باز می گردد و به ادعاهای قبلی روی می آورد و حتی آنها را بالا‌تر می برد و در نتیجه بین او و برادرش باعث بروز جنگ و عداوت می شود و در ادامه بین پیروان و دوستانشان درگیری های شدیدی روی می دهد که خود ایشان از آن به این شکل تعبیر می کند": در این ایام رائحه ی حسدی وزیده که قسم به مربی وجود از غیب و شهود که از اوّل بنای وجود عالم... تاحال چنین غلّ و حسد و بغضائی ظاهر نشده و نخواهد شد "بنابراین طبق بیانات خود بها با ظهور دین بهایی به جای به وجود آمدن الفت و محبت، بغض و کینه و حسدی بوجود می آید که در قبل از آن سابقه نداشته است و در زمانهای بعد هم ایجاد نمی شود بنابراین اگر ادعای جناب بها مبنی بر اینکه" اگر دین سبب عداوت شود نتیجه ندارد بی دینی بهتر است "را گزاره ای درست فرض کنیم ناچار باید نتیجه بگیریم که بی دین بودن بهتر از داشتن دین بهائیت است!! در بررسی این وقایع چند سوال مهم مطرح می شود: ۱- چرا جناب بها با اینکه از پیش می دانستند با بازگشت و طرح ادعاهای پیشین چنین بغض و کینه و عداوتی پیش می آید دوباره بازگشتند و باعث بروز این اختلاف و درگیری و در نهایت دشمنی بین دوستان و نزدیکان خود شدند؟ ۲- مگر ایشان نگفته بود که دیگر اصلاً باز نمی گردم و حتی خیال آن را هم در ذهنم وارد نمی کنم پس چرا سخنان قبلی اش را نقض کرد و دوباره بازگشت؟ ۳- آیا اصولاً در طول تاریخ بین انبیا و فرستادگان الهی سابقه داشته است که یکی از انبیا برای اینکه بین مردمی که می خواهد آنان را هدایت کند دشمنی و عداوتی پیش نیاید وقتی دید عده ای از مردم با او مخالف هستند مردم را رها کند و دست از ماموریت و وظیفه الهی خود بردارد؟ ۴-آیا اصلاً امکان دارد که خداوند پیامی را برای بشر بفرستد ولی شخص حامل پیام خودش چون تشخیص داده که با ابلاغ پیام بین مردم درگیری و نزاع پیش می آید از ابلاغ آن صرف نظر کرده به گوشه ای رفته و کنج عزلت برگزیند؟

دوره پس از بهاء

موضوع عداوت یا محبت را پس از جناب بها در آیین بهایی پی می گیریم تا ببینیم این آیین نوظهور تا چه حد در نیل به محبت موفق بوده است آیا بعد از جناب بها بر اثر تعالیم ایشان و نشر آیینشان صلح ومحبت رواج یافته یا برعکس دشمنی و عداوت بیشتر شده است؟! در لوح عهدی جناب بهاالله در سفارش خود به فرزندان و دیگر پیروانش چنین بیان می دارد...": مقصود این مظلوم از حمل شدائد و بلایا و انزال آیات و اظهار بینات اخماد نار ضغینه و بغضا بوده که شاید آفاق افئده اهل عالم بنور اتفاق منور گردد و به آسایش حقیقی فائز و از افق لوح الهی نیر این بیان لائح و مُشرق باید کلّ به آن ناظر باشند... اذا غیض بحر الوصال و قضی کتاب المبدء فی المآل توجّهوا اِلی من اراده الله الذی انشعب من هذا الاصل القدیم مقصود از این آیه مبارکه غصن اعظم بوده کذلک اظهرنا الامر فضلاً من عندنا و انا الفضال الکریم قد قدر الله مقام الغصن الاکبر بعد مقامه انّه هو الآمر الحکیم قد اصطفینا

الاکبر بعد الاعظم امراً من لدن علیم خبیر.... بگو ای عباد اسباب نظم را سبب پریشانی منمائید و علت اتّحاد را علّت اختلاف مسازید امید آنکه اهل بهآء به کلمه مبارکه قل کلّ من عند الله ناظر باشند و این کلمه علیا به مثابه آب است از برای اطفاء نار ضغینه و بغضاء که در قلوب و صدور مکنون و مخزون است "....جناب بها پس از بیان همان شعار همیشگی یعنی دعوت به دوستی و محبت و الفت (که البته همان طور که مشاهده کردید خود در رسیدن به آن ناتوان بودند و اعتراف کردند که با اظهار امر و بیان ادعاهایشان چنان آتش کینه و حسدی بلند شده که در قبل و بعد سابقه نداشته است!) در این لوح اعلام می دارد که از طرف خدا (البته در جمله بعد می گویند که خودم انتخاب کردم!) جناب غصن اعظم بعد از ایشان (بها) اطاعتش بر همگان لازم و واجب است و بعد از او غصن اکبر دارای این مقام خواهد بود ایشان تاکید می کند که این امر از طرف خداوند بر حسب حکمت نازل شده است. بعد از بیانات فوق جناب بها دوباره به همان شعار قبلی اشاره می کند و اعلام می دارد که دین باید سبب اتحاد و الفت باشد آن را سبب اختلاف و دشمنی نکنید اما این همه تاکید و اصرار و جناب بها موثر نیفتاد و بلافاصله پس از مرگ ایشان آتش جنگ و دشمنی بین اغصان و افنان فروزان شد. آری سخن در آن است که با وجود آن که در لوح عهدی سفارش شده بود که اختلاف و نزاع نیفتد و احترام و دوستی اغصان و بستگان دیگر مراعات شود و ناسزا و افترا موقوف گردد، با این حال چون دو دستگی بالا گرفت"، عبدالبهاء "عباس افندی، غصن اکبر را ناقض (پیمان شکن) اکبر و مریدانش را ناقضین خواند و پیروان خود را ثابتین نام نهاد. جنگ میان ثابتین و ناقضین از آن داستان های خواندنی و شنیدنی است. اگر برای نمونه، به ذیل کلمه ی ناقضین در کتاب رحیق مختوم مراجعه کنید خواهید دید که تعلیم وحدت عالم انسانی و جمله ی دین باید سبب الفت و محبت باشد چگونه جلوه گری کرده است. حقیر منکر آن نیستم که ممکن است میان بازماندگان کسی (به ویژه اگر مقام و منصب و مال و منالی در میان باشد) اختلاف و چند دستگی پدید آید و، اما سخن در آن است که بهائیتی که مدعی وحدت عالم انسانی است و بنا بر آن دارد که با دشمن نیز همانند دوست رفتار کند و گرگ خون خواره را آهوی ختن بشمارد و متعرض کسی که به او تعرض کرده است، نشود و در فکر انتقام و مقابله به مثل نباشد و خلاصه تمامی آن ادعاهای به ظاهر زیبا را با بوق و کرنا به سمع عالمیان می رساند و نیز مدعی است که این تعلیم مشعشع نخستین بار توسط او مطرح شده است و این افتخاری است که نصیب دین و آئین او گشته است، چگونه دچار دعواهای خانوادگی می شود و سخنان و اعمال شرم آوری در میان آنان بروز می کند. محمدعلی (غصن اکبر) نیز به تلافی، غصن اعظم (جناب عبدالبهاء) را رئیس المشرکین گفته، ابلیس لقب داد. (توقیعات مبارکه ی شوقی افندی معروف به لوح قرن جلد یکم ص ۱۰۳ و رحیق مختوم ۸۷) بار دیگر سرکار آقا (جناب عبدالبهاء) برخلاف تعلیم و توصیه ی پدر، برادر و مریدانش را با القاب: «پشه» و «سوسک» و «کرم خاکی» و «خفاش» و «جغد» و «کلاغ» و «روباه» و «گرگ» و... باقی درندگان و خزندگان موذی مفتخر ساخت و خویشتن را بلبل و طاووس نامید. (مکاتیب جلد یکم ص ۴۴۲ و ۴۴۳ و نیز مکاتیب جلد دوم ص ۲۳۴ و الواح وصایا چاپ مصر ص ۹ و توقیعات مبارکه جلد یکم ص ۱۳۲) به هر روی، میرزا محمد علی هم از پای ننشست و جناب ابن البهاء را گوساله و الاغ دوپا! خوانده، خود را غضنفرالله (شیر خدا) لقب داد(مکاتیب جلد یکم ص ۲۷۱) و این جاست که انسان از پیش بینی نادرست و فرجام اندیشی بر خلاف جناب بهاء به شگفت می آید که سفارش فرموده بود اعضای خانواده دچار اختلاف نشوند؛ به ویژه اگر این کلام گهربار را نیز از سرکار آقا (جناب عبدالبهاء) دیده باشد که: انصاف باید داشت از نفسی که در تربیت اولاد و عیال و آل عاجز مانده، چگونه امید تربیت اهل آفاق نماییم و آیا در این قضیه ذره ای شبهه و تردید است؟ لا و الله! (مکاتیب جلد دوم ص ۱۸۲) خوانندگان گرامی توجه داشته باشند که هدف از ارائه ی این مطالب آن است که بگوییم سران و پیشوایان بهایی در گفتار و کردار دچار تناقض شده اند و چند گونگی در سخنان و رفتارشان امری عادی است که البته از هر انسان جائز الخطائی پذیرفتنی است اما از کسانی که مدعی اند تعالیمشان از جانب خداوند است و خودشان نیز به وحی الاهی و آسمانی ملهم اند، شگفتی برانگیز است.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹